

## نقد مقاله

# «نقد و بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر»

سید محمدجعفر نوری\*

### مقدمه

آنچه در زیر می‌آید، نقدی بر مقاله «نقد و بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر» است که در شماره هفتم مجله طلوع به چاپ رسیده بود.

ضمن سپاس از نویسنده محترم که زحمت بسیاری را متحمل شده است، به برخی از موضوعات و مباحث که به زعم خود به غنا و کیفیت مقاله می‌افزاید جهت اصلاح و تکمیل مقاله تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد. امید است اگر محققان و مؤلف گرانمایه، نظرهای کامل‌تری دارند، این حقیر را از الطاف خود محروم ننمایند.

بحث اصلی مقاله این است که منظور از «اهل الذکر» در آیه ذیل چیست:

«و ما أرسلنا من قبلك إلا رجلاً نوحی إلیهم فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون؛<sup>۱</sup> و

پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم؛ پس اگر نمی‌دانید از اهل الذکر جویا شوید.» آیا مراد یهود و نصاری‌اند یا کسانی دیگر مورد خطاب واقع شده‌اند؟

عمده استدلال‌ات نویسنده عزیز بر موارد زیر استوار بود:

۱. به کار رفتن «اهل الذکر» در مورد یهود و نصارا قابل اثبات نیست.

۲. اعراب صدر اسلام منکر نبوت بودند؛ لذا این استدلال مفسران که آیه در صدد اثبات بشر بودن انبیاست، لغو است.

۳. این سخن که اهل الذکر در شأن مشرکان نازل شده است، دو مدلول دارد: یا خداوند انسانها را به اهل کتاب وا نهاده است و تبعاً آیه محدود به زمان خاصی نیست، و یا آیه محدود به همان زمان است و در این صورت با اصل جریان داشتن قرآن همچون جریان خورشید و ماه منافات دارد.

۴. اطلاق «اهل الذکر» بر یهود و نصارا در قرآن سابقه ندارد و قرآن همیشه آنها را با نام اهل کتاب

معرفی می‌کند. همچنین سؤال کردن از یهود هم سابقه ندارد؛ لذا این آیه در مورد اهل کتاب نیست.

۵. قرآن مجید، اهل کتاب را مذموم می‌داند. از این رو، چون آنها انسانهای ناشایستی هستند،

ارجاع مسلمانان به آنها درست نیست.

\* دانش پژوه مقطع کارشناسی ارشد رشته مذاهب اسلامی مدرسه عالی امام خمینی (ره)

با مراجعه به قرآن کریم و کتب تاریخی که درباره مردم عصر جاهلی نگاشته شده است، دلایل نادرستی موارد فوق به خوبی آشکار می‌شود. اما پیش از پرداختن به موارد فوق، لازم است مقدمه‌ای در باره نبوت و شرایط نبی ذکر شود و مشخص گردد که اساس بحث آیه شریفه درباره چیست و علت ارجاع دادن مشرکان به آنها چه بوده است.

بحث اساسی این است که آیا انسان می‌تواند فرستاده خدا باشد یا خیر؟ نفس آدمی همواره سعی دارد از پیامبران انسانهایی فوق العاده بسازد. کسانی که از جنس فرشتگان باشند، نفس می‌خواهد پیامبر به گونه‌ای باشد که چشمها را به خود جلب کند و همه را مات و مبهوت خود نماید. برخی چون اعراب صدر اسلام می‌گفتند که پیامبر باید فرشته باشد و یا لاقل فرشتگان به همراه او باشند. اگر آنان می‌شنیدند که پیامبر خدا انسانی همچون آنان است، می‌پرسیدند: «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا؟<sup>۱</sup> آیا خدا یک انسان را به عنوان رسول مبعوث کرده است.» قرآن کریم هم در مقام تسلی دادن به پیامبر اکرم می‌فرمود: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكَ مِنْ رَبِّكَ...»؛ مبدا تو برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند چرا گنجی برای او فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است.<sup>۲</sup> فرعون هم می‌گفت: «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ بَيْنَ قَلْبِي وَاللَّهِ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقَرَّرِينَ؟<sup>۳</sup> مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح و شیوا سخن بگوید برترم؟! (اگر راست می‌گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده یا اینکه چرا فرشتگان، دوشادوش او نیامده‌اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟!»

برخی معتقد بودند که پیامبر باید ثروتمند باشد. برخی دیگر می‌گفتند وی باید دارای مقام و قدرت فوق العاده باشد. بعضی نیز معتقد بودند او می‌باید ذهنی انباشته از اطلاعات داشته باشد. اما در این میان کسی نمی‌توانست معمولی بودن پیامبران را تحمل کند، راه رفتن آنها را در بازار باور کند و نیز غذا خوردن، ازدواج کردن، کار کردن و امرار معاش کردن و در یک کلمه بشر بودن آنها را هضم کند. لذا مشرکان می‌گفتند: «مَا هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ تَنْذِيرًا أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا؛<sup>۴</sup> این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از آن بخورد.» آنان نمی‌توانستند این سخن را تحمل کنند که: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ؛<sup>۵</sup> و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمدند و گذشتند، نیست.»

طبر

۱۰۰  
۸  
۹  
۴

▽  
۳۰۶

در مقابل، تلاش پیامبر این بود که به آنان تفهیم کند معجزه آن نیست که در هوا بپرد و یا بر روی رودخانه راه برود، بلکه معجزه آن است که به چنان سطحی از قدرت باور نکردنی برسد که بتواند معمولی بودن خود را با طیب خاطر بپذیرد، آنگاه که دیگر طالب تحسین و تمجید دیگران نباشد و همچون پیامبران دیگر به هدایت مردم پردازد و به همه بقبولاند که او انسانی مانند تمام انسانها است، با این تفاوت که به او وحی می‌شود.

مشرکان تصور می‌کردند پیامبر باید موجودی فرا زمینی باشد. آنان پیامبری از جنس خود را بر نمی‌تافتند و از طرف دیگر این نوع پیامبری می‌توانست برای آنان بسیار مخرب باشد. مشرکان مکه به علل و دلایل بسیاری سعی داشتند تا پیامبر را موجودی فرا زمینی معرفی کنند و حتی پیامبران دیگر را هم غیر زمینی می‌پنداشتند. می‌توان حدس زد که یکی از دلایل و انگیزه‌های مشرکان، از حجیت انداختن کردار پیامبر بود؛ چرا که طبق دیدگاه آنان، وقتی پیامبر فرشته باشد، اسوه هم نمی‌تواند بود. کارهایی که یک فرشته انجام می‌دهد از مبادی‌ای سرچشمه می‌گیرد که با مبادی کارهای انسانها بسیار تفاوت دارد. به عبارتی دیگر نمی‌توان یک پهلوان قَدَر قدرت را الگو و اسوه یک کودک شیرخواره قرار داد. آری نمی‌توان موجودی را اسوه قرار داد که افق وجودی او به حدی با انسانهای معمولی فاصله دارد که حتی تصور کامل آن نیز برای ما غیر مقدور است. عدم هماهنگی در شرایط و خصوصیات - به ویژه خصوصیات ذاتی - عملاً یک موجود را از دایره تقلید و الگوگیری خارج می‌کند و امکان ارتباط سازنده را منتفی خواهد ساخت. به این جهت، خداوند بر انسانها منت می‌گذارد و می‌گوید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ...»<sup>۷</sup> لازمه این وجه آن است که موجودی با کمال، ولی با تمام موانع و محدودیت‌های انسانی را در پیش رو داشته باشیم که هیچ خصوصیت ذاتی فوق انسانی در زندگی و مشی او تأثیر نداشته باشد. دلیل دیگر آنها این بود که می‌دیدند بالا بردن و الوهی کردن این بزرگان از دردسر آدمیان می‌کاهد چرا که اعمال و رفتار آنها غیر قابل دسترسی و تقلید خواهد بود.

دیگر سخن مشرکان این بود که می‌گفتند شان خدا بالاتر از آن است که یک انسان بتواند فرستاده او باشد و با این سخن در عین حال که شخصیت معنوی پیامبر را خدشه دار می‌کردند، منکر رسالت او می‌شدند. قرآن کریم درباره علت ایمان نیاوردن مشرکان به پیامبر اکرم می‌گوید: «وَمَا مَنَعَ

النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا. قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمشُونَ مُتَمَتِّعِينَ لَنَرْنَا عَلَيْهِمْ مِنْ السَّمَاءِ مَلَكَاتًا رَسُولًا؛<sup>۸</sup> تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت

مانع شد مردم ایمان بیاورند این بود که گفتند: «آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟!» بگو حتی اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند، و) با آرامش گام بر می‌داشتند ما فرشته‌ای را بعنوان رسول بر آنها می‌فرستادیم (چرا که راهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد.

از طرفی پیامبر می‌فرمود: من برای تغییر انسانها آمده‌ام، نه برای تغییر عالم تکوین، لذا بشر بودن من ضروری به هدایت یافتن شما وارد نمی‌کند،<sup>۹</sup> بلکه سبب تسریع هدایت شما خواهد شد. اما مردم گمان می‌کردند کسی که پیامبر است باید بتواند کارهای خارق العاده انجام دهد؛ چرا که او وکیل خداست و وکیل هم باید همان اختیارات موکل را داشته باشد.<sup>۱۰</sup> او نباید از جنس بشر باشد، او باید فرشته باشد و شان خدا بالاتر از آن است که یک انسان فرستاده او باشد!

خداوند خواستار ایمانی نیست که بر اثر حیرت و تعجب به دست آمده باشد، بلکه ایمانی را می‌خواهد که از روی فهم و آگاهی پدید آید، ایمانی نمی‌خواهد که حاصل ثروت و تاج و تخت باشد و اینکه اکثریت پیامبران چوپان زاده بودند زیارو و ثروتمند نبودند، نشان از این واقعیت دارد. اساساً امتحان الهی هم بر این استوار است که به پیامبر از آن جهت که پیامبر است، ایمان آورده شود، نه اینکه چون فرشته است و یا قادر به انجام معجزات است یا ثروتمند و زیبا روست، پیروی گردد.

به این جهت پیامبر می‌گفت: معجزات به فرمان خداست؛ «*انما الايات عند الله ....*» پیامبر می‌گفت: اصولاً پیامبر اعجاز کننده نیست که در جایی بنشیند و هر کسی از در وارد شد، پیشنهاد اعجاز کند. و اگر نپسندید پیشنهاد دیگری نماید و خلاصه اینکه قوانین و سنن آفرینش را به بازی بگیرد و بعد از این همه اگر مایل بود بپذیرد و اگر مایل نبود به بهانه‌ای شانه خالی کند.<sup>۱۱</sup>

برای مشرکان اثبات نبوت پیامبر کار سختی نبود. آنان می‌توانستند از او تقاضای دلیل و مدرک بر صدق مدعای خود بکنند و از اخبار پیامبر پیشین درباره پیامبر بعدی بپرسند که مثلاً حضرت عیسی (ع) درباره نبوت پیامبر بعدی چه گفته است. قرآن گزارش می‌دهد که نام پیامبر در تورات و انجیل مکتوب بود و بالتبع اهل کتاب می‌بایست با شخصیت پیامبر آشنا بوده باشند: «*الَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا*» که نام او را در تورات و انجیل مکتوب می‌بینند پیروی می‌کنند.<sup>۱۲</sup>

قرآن می‌فرماید: «*الَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا كَمَا يَعْرِفُونَ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنبَاءَهُمْ*»<sup>۱۳</sup> آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم به خوبی او را می‌شناسند، همانگونه که فرزندان خود را می‌شناسند.» و یا می‌فرماید: «*وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا كَمَا يَعْرِفُونَ أَنبَاءَهُمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنبَاءَهُمْ*»<sup>۱۴</sup> و کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم، می‌دانند که این کتاب به حق نازل شده از طرف خداوند است، بنابراین این از تردیدکنندگان نباش.»

هنگامی که مشرکان در می‌یافتند اهل کتاب که دین دیگری غیر از اسلام دارند، به نبوت محمد (ص) ایمان دارند و یا گزارش او در کتابهایشان مسطور است و او را همچون فرزندان خود

طبر

۳۰۸

▽

۳۰۸

می‌شناسند، صدق دعوی او را به سادگی می‌پذیرفتند. از این رو، گفته می‌شود که آیه شریفه خطاب به مشرکان است که از اهل کتاب پرسش نمایند.

صاحب تفسیر منهج الصادقین، سه دلیل برای دستور رجوع مشرکان به اهل کتاب ذکر می‌کند:

۱. حواله استفسار این معنی به اهل کتاب یا به جهت الزام است، چه مشرکان پیوسته مشاورت می‌نمودند با اهل کتاب در امر پیامبر اکرم و اعتماد و وثوق به قول ایشان می‌کردند.
۲. دیگر اینکه آنها اعدای اهل اسلام اند، پس اعتراف آنها حجت باشد.
۳. یا به جهت اینکه اخبار جم غفیر موجب علم ضروری است و متواترات شمر یقین و اگر چه کفار بوده باشند.<sup>۱۵</sup>

صاحب تفسیر گازر هم در این باره می‌گوید:

فایده سؤال از جهودان و ترسایان آنست که اگر چه در قول ایشان یعنی جهودان و ترسایان حجتی نیست که چون مخبران به صفت تواتر باشند، عند خبر ایشان علم ضروری حاصل شود؛ چه مستند بود به ادراک و مشاهده، و دیگر اینکه ایشان خصم‌اند و اعتراف ایشان حجت است.<sup>۱۶</sup>

در این میان، مشرکان به نبوت اعتقاد داشتند و می‌پذیرفتند که خداوند کسی را فرستاده خود نماید و حتی به معجزات هم ایمان داشتند، زیرا وقتی قرآن بر آنها عرضه شد نگفتند که اصلاً اعتقادی به معجزات ندارند، بلکه گفتند این کار پیامبر سحر است و لذا شروع به طیبیدن معجزات گوناگون کردند.

مشرکان اعتقادی به نبوت انسان نداشتند و تقاضای نبی آسمانی می‌کردند، زیرا از زمان حضرت اسماعیل پیامبری نداشتند. و با گذشت زمان بسیار طولانی این امر بر آنها مشتبه شده بود که آیا انسان هم می‌تواند فرستاده خدا شود؟ اما در مقابل، اقوام دیگری همچون اهل کتاب، پیامبران بسیاری داشتند به این جهت، برای اینکه به مشرکان ثابت شود که ارسال انسان به عنوان نبی امری طبیعی است و تاکنون سابقه داشته است، لازم بود که از غیر اعراب شاهدهی آورده شود. لذا آیه شریفه می‌فرماید: اگر نمی‌دانید که انسان مبعوث می‌شود یا فرشته، از اهل کتاب پرسید که آیا نبی باید فرشته باشد یا بشر. قرآن با حالت توییح می‌فرماید: «إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ

النَّبِيِّ إِذْ جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهَدَى لِلنَّاسِ؛<sup>۱۷</sup> آنها خدا را درست نشناختند که گفتند خدا هیچ چیز بر هیچ

انسانی نفرستاده است: بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل کرد؟»

بنابر این از مشرکان خواسته می‌شد که از اهل کتاب سؤال کنند تا شاید از عقیده پیامبری فرشته

دست بردارند. قرآن می‌گوید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرَّسُلِ؛<sup>۱۸</sup> من پیامبر نو ظهوری نیستم.»

درخواست قرآن این است که مشرکان به اهل کتاب مراجعه کنند و ببینند که آیا شخصی به نام «محمد» در میان کتابهای آسمانی جایگاهی دارد؟ و از آنها پرسند که آیا صحیح است که شما پیامبر را همچون فرزندان خود می‌شناسید؟

## اهل الذکر و اهل البیت (ع)

اما اینکه خطاب قرآن در این هنگام، شامل اهل بیت پیامبر نمی‌شود، دلایل بسیاری دارد. برخی از آنها عبارت اند از:

۱. اهل بیت (ع) یهودی یا مسیحی نیستند تا گزارش آنها از کتب پیشینیان مورد قبول مشرکان باشد؛ چرا که احوال هر خانه‌ای را باید از صاحب آن خانه پرسید.

۲. در میان آنها غیر از پیامبر اکرم (ص) رسولی مبعوث نشده است؛ لذا نمی‌توانند ادعا کنند که پیامبران پیشین همگی از جنس بشر بوده‌اند.

۳. اگر اهل بیت (ع) در این خطاب مراد بودند، احتمال بسیار می‌رفت که مشرکان آنان را به جانبداری از پیامبر متهم نمایند. اضافه بر این، وقتی مشرکان سخن محمد امین (ص) را نپذیرند، چگونه سخن خانواده او را خواهند پذیرفت؟

علامه طباطبایی در این باره به همین نظریه معتقد است.<sup>۱۹</sup>

نکته مهم این است که آیا پرسش از اهل کتاب در قرآن کریم و روایات ذکر شده است؟ قرآن کریم در چند مورد به پیامبر می‌فرماید که از اهل کتاب بپرسد.

در آیه ۹۴ سوره یونس (ع) آمده است: «فَلَمَّا كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ؛ و اگر در آنچه به تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتابهای آسمانی را می‌خواندند بپرس. به یقین، حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است. بنابراین، هرگز از تردید کنندگان نباش.»  
صاحب مجمع البیان در تفسیرش می‌فرماید:

لما امر الله سبحانه بسؤال اهل الكتاب مع جحد اكثرهم لنبوته، فیه قولان:

احدهما انه امره بان يسأل مومني اهل الكتاب كعبدالله بن سلام و كعب الاحبار و تميم الدراري عن ابن عباس و مجاهد و ضحاک، و الاخر ان المراد سلمه عن صفة النبي (ص) المبشر به في كتبهم، ثم انظر ما وافق تلك الصفة. و هذا القول اقوى لان هذه السورة مكية و ابن سلام و غيره انما اسلموا بالمدينة؛<sup>۲۰</sup>

درباره دستور خداوند به سؤال از اهل کتاب در حالی که اکثر آنها نبوت پیامبر را انکار می‌کردند دو قول قابل ذکر است یکی آنکه خداوند به پیامبر دستور داده تا از مؤمنان اهل کتاب مانند عبدالله بن سلام و کعب الاحبار و تمیم الدراری

طبرق

تفسیر  
یونس  
۹۴

▽

۳۱۰

سؤال کند این قول از ابن عباس و مجاهد و ضحاک است. دیگر اینکه مراد از آیه شریفه این باشد که سؤال کن از صفت پیامبری که بشارت داده شده در کتابهای آنان سپس در آنچه موافق آن صفت است تأمل کن. این قول قوی‌تر است چرا که این سوره مکی است در حالی که ابن سلام و غیره در مدینه اسلام آوردند.

در تفسیر القرآن و العقل آمده است:

این آیه به تلازم میان مرتفع شدن شک و سوال از اهل کتاب اشاره می‌نماید؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود؛ یعنی هر موقع خورشید باشد روز است»؛ این سخن به این معنا نیست که در حین سخن گفتن روز موجود باشد. لذا این آیه دلالتی بر شک داشتن پیامبر نمی‌کند و بلکه خیر از وجود رابطه بین سوال کردن از اهل کتاب و زوال شک است.<sup>۳۱</sup>

در آیه ۱۰۱ سوره اسراء آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسْأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در آیه‌ای دیگر خدا به پیامبر امر می‌کند که از مشرکان سؤال کند: «إِذْ قَالُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ عَالِي بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ»<sup>۳۲</sup> گفتند: خدا هیچ چیزی بر هیچ انسانی نفرستاده است. بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل کرد؛ کتابی که برای مردم نور و هدایت بود.»

اگر بر پیامبر روا، بلکه الزام باشد که از اهل کتاب بپرسد، به طریق اولی بر امت او رواست که از اهل کتاب درباره مسائلی که مربوط به آنان است و یا امکان بهره‌برداری از پاسخ سؤالات آنها وجود دارد، چیزهایی بپرسند.

آنچه قابل ذکر است این است که پرسش در این موارد به معنای دریافت هدایت از آنها نیست، بلکه نوعی الزام دشمنان به چیزی است که قبول دارند.

البته مواردی مشخصی در قرآن یافت می‌شود که پیامبر را از پرسش منع می‌کند. از آن جمله این آیه است: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا»<sup>۳۳</sup> پس درباره آنها جز با دلیل سخن مگو و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن.» که در سوره کهف پیامبر را از پرسش از یهود درباره وضعیت و تعداد اصحاب کهف بر حذر می‌دارد.

اضافه بر این آیات، روایات بسیاری هست که به ما اجازه، بلکه دستور داده شده است که به غیر مسلمانان رجوع کنیم:

خذ الحکمة و لو من اهل النفاق؛ حکمت را بگیرید، اگر چه از اهل نفاق باشد.

اطلبوا العلم و لو بالصین؛ دنبال علم باشید، اگر چه در چین باشد.

خذ الحكمة انى كانت فان الحكمة تكون فى صدر المنافق قتلجلج فى صدره؛

حکمت را بگیر در هر جایى که باشد، زیرا ممکن است در سینه منافقى باشد.<sup>۳۴</sup>

خذ الحكمة و لو من افواه المجانين؛ حکمت را بگیرىد، اگر چه از دهان

دیوانگان باشد.<sup>۳۵</sup>

خذ الحكمة و لو من المشركين؛ حکمت را بگیر اگر چه از مشرکان باشد.<sup>۳۶</sup>

امام على (ع) نیز به ما آموزش می‌دهد که کارى با گوینده نداشته باشیم، بلکه مفاد سخن را ارزیابى کنیم. این حدیث نیز به صورت عام، پرسش را از هر کسى روا می‌داند: «خذ الحكمة ممن آتاك و انظر الى ما قال و لا تنظر الى من قال؛<sup>۳۷</sup> حکمت را بگیر از هر کسى که آن را به تو داد و به مفاد سخن نگاه کن و کارى به گوینده سخن نداشته باش.»

به این جهت، سؤال کردن از هر کسى، خواه منافق باشد خواه یهودى و خواه نصرانى، مورد تایید قرآن و روایات است. تنها شرط این پرسش، مفید و قابل استفاده بودن آن است.

### مزیت اهل کتاب

قرآن کریم به ما می‌آموزد که مبدا بدیهى یک قوم شما را وا دارد که درباره آنها به عدالت رفتار نکنید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْلَمُوا ۚ اَعْلَمُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ.»<sup>۳۸</sup>

از آیات قرآن به دست می‌آید که اهل کتاب به طور مطلق مذموم نیستند. گاهى نیز توصیفهای بسیار زیبایی از آنها شده است که در این میان می‌توان برخی از ویژگیهای آنان را بر شمرد:

۱. شناخت دقیق پیامبر:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ»<sup>۳۹</sup> کسانی که به آنها کتاب دادیم، پیامبر را همچون فرزندان خود می‌شناسند.

۲. شناخت منبع وحی:

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ»<sup>۴۰</sup> کسانی که به آنها کتاب

داده‌ایم می‌دانند که آن (قرآن) به حق نازل شده از طرف خداوند است ....

۳. خوشحالی اهل کتاب از نازل شدن وحی بر پیامبر اکرم (ص):

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»<sup>۴۱</sup> کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم به آنچه

بر تو نازل می‌شود شادمان می‌شوند.»

۴. ایمان اهل کتاب به قرآن و مسلمان بودن آنان قبل از قرآن، دورى آنها از جاهلان، انفاق از

آنچه به آنها روزى داده شده است، پاداش مضاعف داشتن و دفع کردن زشتى با خوبى:

طهر

۳۱۲

▽

۳۱۲



«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِمْ هُمْ بِرَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا بُدئَ قَوْلًا فَاسْمِعُوا لَهُمْ قَوْلًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَالْحَقِّ مِنْ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَبَدَرُوا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِيَ الْجَاهِلِينَ؛<sup>۳۳</sup> کسانی که قبل از آن، کتاب آسمانی به ایشان دادیم، آنان به قرآن ایمان دارند و چون به ایشان فرو خوانده می شود می گویند بدان ایمان آوردیم که آن درست است؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم. آنان کسانی هستند که به خاطر شکیبایی شان اجر و پاداششان را دو برابر دریافت می کنند و به وسیله نیکبها بدبها را دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی دادیم انفاق می نمایند، و هر گاه سخن بیهوده بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان؛ سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم.»

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِنَّا بِآيَاتِنَا هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِسَائِرِ أَنْزَلِ الْإِنشَاءِ وَأَنْزَلِ إِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ... وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِ هُمْ بِرَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ بِهِ؛<sup>۳۴</sup> و با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم. و اینگونه کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آوردند و بعضی از این گروه (مشرکان) نیز به آن مؤمن می شوند.»

۵. ایمان به حق بودن تغییر قبله:

«قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ؛<sup>۳۵</sup> ... کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از طرف پروردگارشان صادر شده (و در کتابهای خود خوانده اند که پیامبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند).

۶ داشتن نقاط اشتراک با مسلمانان و مزیت آنان بر مشرکان:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَكُلًّا نَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛<sup>۳۶</sup> ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدای نگیرد، هر گاه سر باز زنند، بگویید ما مسلمانیم.»

۷. باز گرداندن امانت:

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ؛<sup>۳۶</sup> و در میان اهل کتاب کسانی هستند

که اگر به رسم امانت ثروت بسیاری به آنها بسپاری به تو باز می‌گرداند.»

۸. تلاوت آیات خدا در میانه‌های شب، سجده کردن، امر به معروف و نهی از منکر، مسابقه در

امور خیریه و متقی بودن:

«كَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ

الصَّالِحِينَ - وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ؛<sup>۳۷</sup> همه آنها یکسان نیستند. از اهل

کتاب جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را

می‌خوانند، در حالی که سجده می‌نمایند و به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند و امر به معروف و نهی

از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیک پیشی می‌گیرند و آنها از صالحان اند و آنچه از اعمال نیک

انجام دهند هرگز کفران نخواهد شد و پاداش شایسته آن را می‌بینند و خدا از پرهیزگاران آگاه است.»

۹. شهادت بر درستی قرآن:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ

قَامَنَ؛<sup>۳۸</sup> بگو به من خبر دهید اگر (این قرآن) از نزد خدا باشد و شما به آن کافر شوید در حالی که

شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابعت آن گواهی داده و ایمان آورده باشد.»

به این ترتیب با اوصافی که قرآن کریم به اهل کتاب داده است، اطلاق «اهل الذکر» به آنها

چندان دور از انتظار نیست، زیرا عده‌ای از آنان اهل نماز شب و سجده‌های طولانی بودند و ارجاع

مشرکان به چنین اشخاصی که واجد اوصاف فوق‌اند، دور از حکمت نیست. از اینرو می‌توان گفت

«اهل الذکر» نام دیگری از عبارت قرآن درباره آنان است: «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ

وَ هُمْ يَسْجُدُونَ؛<sup>۳۹</sup> از اهل کتاب جمعیتی هستند که (به حسق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در

اوقات شب آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌نمایند.»

اما این سخن که «اهل الذکر» در شأن مشرکان نازل شده، به هیچ وجه به این معنا نیست که

خداوند مسلمانان حقیقی و مؤمن را به اهل کتاب ارجاع داده است؛ زیرا گفته شد مخاطب آیه،

مشرکان اند نه مسلمانان، و بعد از اینکه به آنها ثابت شد که انسان هم می‌تواند پیامبر شود و اخبار

پیامبر در کتابهای یهود و نصارا هست، دیگر دلیلی برای ارجاع به آنها وجود ندارد.

به این جهت، خطاب آیه هر انسانی را که در ماهیت و منشأ قرآن و وحی شک دارد نیز شامل می‌شود.

این ادعای نگارنده مقاله که در صورت زمان دار بودن آیه، قرآن کریم از جریان داشتن باز می‌ماند،

نیز به این صورت پاسخ داده می‌شود که اولاً این آیه، بر اساس اینکه مخاطب اصلی آن مشرکان باشند،

از جریان نمی‌افتد. طبق «قاعده جری» می‌توانیم این آیه را بر هر دانشمندی تطبیق کنیم و در این میان مصداق اتم این دانشمندان اهل بیت پیامبر (ع) هستند؛ زیرا آیات دیگری وجود دارد که به واجب الاطاعه بودن اهل بیت اشاره می‌کند.

از طرف دیگر، وجود برخی از آیات در قرآن کریم که فقط در زمان خاصی کاربرد دارد، به این معنا نیست که قرآن از جریان می‌افتد؛ چنان که وجود برخی از آیات منسوخ شده و یا عدم توانایی در اجرای برخی آیات، مثل صدقه دادن در هنگام سخن گفتن با پیامبر (ص)، به معنای جریان نداشتن قرآن کریم نیست. قرآن حقیقتی بالاتر از الفاظ دارد که از گوشه‌های انسان به قلب او نفوذ می‌کند و همچون جریان خون در بدن، در تمام زندگی انسان جریان می‌یابد.

این گفته نویسنده محترم که با استناد به یک حدیث بیان شده و حاوی این نکته است که ابتدای آیات قرآن در یک چیز و انتهای آن در چیزی دیگر است، نباید به معنای بی‌آغاز و انجام بودن آیات قرآن تفسیر شود یا سیاق و حال و هوای آیات را به هم بزند؛ زیرا در این صورت شاهد بروز تفسیرهای بی‌سر و ته بسیاری خواهیم بود و راه را برای طعنه زندگان به اسلام و تشیع هموار خواهیم کرد. پس قرآن کتابی است که هر حرف آن در سر جای خود قرار دارد و متکفل رساندن معنا به بهترین وجه است، نه اینکه به گونه‌ای بیان شده باشد که انسان را سردر گم رها نماید.

پرسش دیگر این است که «بالبینات و الزبر» اشاره به چیست. آیات زیر به خوبی نشان

می‌دهند که بینات و زبر، اسم جنسی برای وسایل هدایت اند که شامل هر چیزی می‌شود که در راه هدایت به کار می‌رود و کتابهای انبیای گذشته را هم در بر می‌گیرد: «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»<sup>۴۰</sup> پس (اگر این بهانه جویان،) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه‌ای نیست) رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند؛ پیامبرانی که دلایل آشکار، و نوشته‌های متین و محکم، و کتاب روشنی بخش آورده بودند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۴۱</sup>

«وَإِنْ يَكْفُرُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ

الْمُنِيرِ»<sup>۴۲</sup> اگر تو را تکذیب کنند (عجیب نیست) کسانی که پیش از آنان بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند. آنان با دلایل روشن و کتابهای پند و موعظه و کتب آسمانی روشن‌نگر (مشمول بر معارف و احکام) به سراغ آنان می‌آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند).»

«أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ»<sup>۴۳</sup> آیا کفار شما بهتر از آنانند یا برای شما

امان نامه‌ای در کتب آسمانی نازل شده است؟!»

تفاسیر ذیل مشرکان را مخاطب آیه مورد بحث می‌دانند و مراد از «اهل الذکر» را اهل کتاب معرفی می‌کنند:

۱. تفسیر گازر: ج ۵، ص ۱۶۸.
۲. مواهب علیّه: ج ۲، ص ۳۶۸.
۳. منهج الصادقین: ج ۵، ص ۱۹۴.
۴. حجة التفاسیر: ج ۴، ص ۲۸.
۵. خسروی: ج ۵، ص ۱۷۴.
۶. المیزان: ج ۱۲، ص ۳۷۲.
۷. احسن الحديث: ج ۵، ص ۴۴۵.
۸. الثبیان: ج ۶، ص ۳۸۴.
۹. الجديد: ج ۴، ص ۴۸۲.
۱۰. جوامع الجامع: ج ۲، ص ۲۸۹.
۱۱. من وحی القرآن: ج ۱۵، ص ۲۰۵.
۱۲. تقریب القرآن: ج ۱۷، ص ۱۷.
۱۳. مجمع البیان: ج ۳، ص ۴۴.

#### نتیجه:

آنچه از مباحث مطرح شده به دست می‌آید، حاکی از آن است که «اهل الذکر» در نگاه اول همان یهود و نصاریند، اما از باب «جرمی» می‌توانیم آنها را به مصداق اتم دانشمندان که همان اهل بیت (ع) هستند سرایت دهیم. در زمان حاضر هم علما که وارث علم انبیا و ائمه‌اند، «اهل الذکر» خوانده می‌شوند. در میان تمام تفاسیری که در مورد سؤال کردن پیامبر از اهل کتاب وارد شده است، بهترین قول تفسیر «ایاک اعفی و اسمعی یا جارتی» است. لذا مسلمانان به طور قطع مخاطب این دسته آیات می‌باشند. لفظ «ذکر» هم با استناد به آیات بسیاری که در قرآن آمده است، تنها مختص قرآن کریم نیست؛ چرا که قرآن به صراحت از تورات تعبیر به ذکر کرده است: «و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرًا للمتقین»<sup>۴۴</sup> ما به موسی و هارون، «فرقان» (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور، و آنچه مایه یادآوری برای پرهیزگاران است، دادیم.»

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که ما شیعیان برای اثبات واجب الاطاعه بودن اهل بیت آیات و احادیث بسیاری داریم که ما را از اثبات «اهل الذکر» بودن آنان مستغنی می‌نماید.

طهری

تفسیر  
قرآنی  
۱۳۹۰  
۲



۳۱۶

## پی نوشتها:

۱. نحل (۱۶)، آیه ۴۳.
۲. اسراء (۱۷)، آیه ۹۴.
۳. هود (۱۱)، آیه ۱۲.
۴. زخرف (۴۳)، آیه ۵۲.
۵. فرقان (۲۵)، آیه ۸.
۶. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.
۷. همان، آیه ۱۶۴.
۸. اسراء (۱۷)، آیه ۹۴ - ۹۵.
۹. ر.ک: من وحي القرآن، ج ۱۴، ص ۲۴۸.
۱۰. همان، ج ۱۴، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
۱۱. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۷۹.
۱۲. اعراف (۷)، آیه ۱۵۶.
۱۳. انعام (۶)، آیه ۲۰.
۱۴. انعام (۶)، آیه ۱۱۴.
۱۵. منهج الصادقین، ج ۶، ص ۵۱.
۱۶. تفسیر گازر، ج ۶، ص ۱۰۷.
۱۷. انعام (۶)، آیه ۹۱.
۱۸. احقاف (۴۶)، آیه ۹.
۱۹. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۵.
۲۰. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۳۳، به نقل از فصلنامه تخصصی علوم حدیث، شماره ۳، مقاله استاد قاسم جوادی.
۲۱. ر.ک: القرآن و العقل، ج ۲، ص ۲۸۵.
۲۲. انعام (۶)، آیه ۹۱.
۲۳. کهف (۱۸)، آیه ۲۲.
۲۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۷۹ و ۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجموعه علوم انسانی



۲۵. مصباح الشريعة، منسوب للامام الصادق.

۲۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۷ و ۴۱.

۲۷. عيون الحكم و المواعظ، على ابن محمد الليثي واسطی.

۲۸. مائده (۵)، آیه ۸.

۲۹. بقره (۲)، آیه ۱۴۷.

۳۰. انعام (۶)، آیه ۱۱۴.

۳۱. رعد (۱۱)، آیه ۳۶.

۳۲. قصص (۲۸)، آیه ۵۲ - ۵۵.

۳۳. عنكبوت (۲۹)، آیه ۴۶ - ۴۷.

۳۴. بقره (۲)، آیه ۱۴۴.

۳۵. آل عمران (۳)، آیه ۶۲.

۳۶. همان، آیه ۷۵.

۳۷. همان، آیه ۱۱۵.

۳۸. احقاف (۴۶)، آیه ۱۰.

۳۹. آل عمران (۳)، آیه ۱۱۳.

۴۰. همان، آیه ۱۸۴.

۴۱. نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

۴۲. فاطر (۳۵)، آیه ۲۵.

۴۳. قمر (۵۴)، آیه ۴۳.

۴۴. انبياء (۲۱)، آیه ۴۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

طرح

شماره ۸ و ۹



۳۱۸